

بایمان صحابه نیامده بوده) «مقطع» می خوانند. اگر در اسناد حدیث نام شاگرد یا «تابع» منقول بوده، ولسی معلوم نبوده که وی حدیث را از کدام يك از اصحاب شنیده، چنین حدیثی «مرسل» («دارای افتادگی») خوانده می شود.

همه احادیث به اقوال و یا افعال پیامبر (ص) متکی نبوده. احادیثی که به پیامبر می رسیدند «مرفوع» و احادیثی که در آنها به اقوال و یا افعال اصحاب استاد و اشاره شده «موقوف» و احادیثی که به گفته «تابعان» یعنی نخستین نسل شاگردان اصحاب متکی بوده اند «مقطوع» نامیده می شدند. احادیث اخیرالذکر (و احادیث «مرسل» را هم) برخی از علماء و فقها قبول داشتند و برخی نه.

سلسله ناقلان در صورتی که به آخرین (مقدمترین) ناقل و یا به دیگر سخن به یکی از صحابه پیامبر برسد «طریق» (که جمع عربی آن «طرق» است) نامیده می شود. اگر حدیث واحدی از چند «طریق» نقل شده باشد یعنی در عین حال به چند تن از صحابه برسد «متواتر» خوانده می شود. حدیثی که به سه تن از صحابه برسد «مشهور» و در صورتی به دو تن برسد «عزیز» و اگر به يك تن برسد «واحد» نامیده می شود.

بهترین احادیث آنهایی بودند که نقل آنها از چند «طریق» صورت گرفته بوده. یعنی درباره آنها - نه يك سلسله ناقلان که به يك تن از صحابه می رسیده بلکه - چندین سلسله ناقلان سخن گفته و به صحابه مختلف می رسیده.

قدیمیترین مجموعه های احادیث از روی «طرق» تدوین گشته بوده، یعنی به ترتیب حروف تهجی صحابه پیامبر برشمرده می شده و ذیل نام هر يك احادیثی که از او منقول بوده ذکر می شده. این نوع مجموعه های احادیث «مسند» نامیده می شود. مجموعه احادیث مسند از روی اصل «علی الرجال» یعنی ترتیب احادیث بر حسب اسامی آخرین (قدیمیترین) ناقلان تدوین می شده. از مجموعه های احادیث پیش گفته - یعنی از نوع اخیرالذکر - که در دست است، آنچه مشهورتر است دو کتاب است. یکی «الموطأ فی الحدیث» تألیف مالک بن انس (متوفی به سال ۹۱۷۹) مؤسس مذهب مالکی^۱. در این مجموعه ۱۷۰۰ حدیث وجود داشته که مالک صحت و اعتبار آنها را تصدیق کرده. البته شیوه های انتقادی وی همان بوده که پیشتر درباره آن سخن رفت. مجموعه دیگر به نام «مسند» تألیف امام احمد بن حنبل (متوفی به سال ۲۴۱) است. وی مؤسس مذهب حنبلی است و کتاب «مسند» او حاوی بیش از ۳۰۰۰ حدیث است.^۲

۱- درباره مذاهب این علمای قانونگذار به فصل پنجم رجوع شود. ۲- درباره چاهای مختلف به فهرست کتابشناسی فصل مربوط رجوع شود.

معهدنا مجموعه‌های متأخرتر که «مصنف» نامیده می‌شدند مقبولیت عامه و اشاعهٔ بیشتری یافتند. در این مجموعه‌ها احادیث نه‌ازروی نامهای ناقلان، بلکه برحسب موضوع یا به‌اصطلاح «علی‌الابواب» تنظیم شده‌اند. بخشهای موضوعی «ابواب» نامیده می‌شوند (عربی، که جمع «باب» است به معنی «فصل» و «بخش»). از این مجموعه‌ها معتبرتر از همه شش کتاب است. و بدین سبب «الکتاب‌السته» نامیده می‌شوند^۱ و در میان مسلمانان سنی مذهب بسیار شایعند^۲. اکنون شرح مجموعه‌های مزبور:

۱- «الجامع الصحیح» یا، به‌اختصار، «الصحیح» تصنیف ابو عبدالله محمد بن ابی‌خاری (۱۹۵ تا ۲۵۷هـ). این مجموعه از مجموعه‌های اولیه استادانه‌تر تنظیم شده است. مؤلف نه تنها احادیثی را که مربوط به فاقان و نگذاری و تشریفات دینی بوده - و معاصران بیشتر بدان علاقه‌مند بوده‌اند - گرد آورده به ابواب موضوعی تقسیم نموده، بلکه با احادیث مربوط به شرح زندگی پیامبر و صحابه وی و حتی مطالب تاریخی و تژادی زمان پیامبر نیز چنین کرده است.

مؤلف تاحدی نظر انتقادی ابراز داشته، ولی البته به معنی مشروطی که این کلمه در محیط آن روزی اسلامی داشته. به گفته او، وی در حدود ۶۰۰ هزار حدیث گرد آورد ولی از آن میان فقط ۷۲۵۰ حدیث را حقیقی دانسته در مجموعه خود آورد - یعنی اندکی بیش از يك درصد را - این مجموعه بعدها در جهان اسلام اعتبار عظیمی کسب کرد و بارها در مشرق زمین تجدید چاپ شد.

۲- مجموعه‌ای تحت عنوان «الصحیح» گرد آوردهٔ مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۲ - ۲۶۲هـ) به همین قدر مورد قبول عامه قرار گرفت. مصنف در ۳۰۰ هزار حدیث تجدید نظر کرد و فقط ۱۲ هزار از آنها یعنی چهار درصد را معتبر شناخت.

هر دو مجموعه پیش گفته معتبر و موثق شمرده می‌شوند.

۳- «سنن» ابن ماجهٔ قزوینی (متوفی به سال ۲۷۳هـ)

۴- مجموعهٔ ابوداود سجستانی (متوفی به سال ۲۷۵هـ) در تحت همان عنوان «سنن».

۵- «الجامع الکبیر» محمد ترمذی (متوفی به سال ۲۷۹هـ).

۶- «سنن» تصنیف نسائی (متوفی به سال ۴۰۳هـ) که شاگرد ابوداود و از مردم شهر نسا

(نزدیک عشق آباد کنونی) بوده.

شش مجموعه بالا بیش از کتب دیگر حدیث در میان سنیان اشاعه یافته و مورد تصدیق ایشان است و معتبرشان می‌شمارند. ولی باید بگوییم که چهار کتاب آخری از لحاظ تنظیم و

۱- دربارهٔ جایهای مختلف به فهرست کتابشناسی رجوع شود. ۲- دربارهٔ احادیث سنیان به فصل دهم این کتاب رجوع شود.

بیان از دو مجموعه نخستین - یعنی مجموعه‌های بخاری و مسلم که «صحبین» نامیده می‌شوند - ابتدایی‌ترینند. یکی از وجوه تفاوت چهار کتاب اخیرالذکر آن است که مصنفان آنها هر حدیثی را که دلیل متقن و غیر قابل بحثی بر کذب آن وجود نداشته باشد، صحیح می‌دانند. به‌دیگر سخن مصنفان چهار کتاب مذکور در جمع آوری احادیث، به مراتب کمتر از دو مصنف اول روح انتقاد را - حتی به معنی مشروط قدیمی آن - به کسار بسته‌اند. گذشته از این مصنفان چهار گانه مزبور تقریباً فقط به احادیث مربوط به تذکرة تشریفات مذهبی و قانونگذاری علاقه‌مند بوده‌اند و احادیث مربوط به تذکرة حیات و تاریخ مورد نظر ایشان نبوده. بدین سبب اگر دو مجموعه اول تاحدی جزو منابع تاریخی شمرده می‌شوند، در مورد چهار مجموعه اخیرالذکر این صفت به حد اقل صادق است. علاقه مصنفان این مجموعه‌ها صرفاً عملی بوده: یعنی لازم بود مشخص شود که از جمله قواعد قضائی و یا موازین زندگی روزمره کدام جایز است و کدام جایز نیست. مثلاً آنچه مربوط به تشریفات دینی و خوراک و پوشاک و مناسبات بین افراد و عقد پیمانهای خرید و فروش و ملکیت بندگان و غیره می‌شده مورد علاقه ایشان بوده است.

گذشته از این شش مجموعه، کتب بسیار دیگر که کمتر مقبول عامه هستند وجود دارد. چنانکه پیش‌گفتیم شرایط و شیوة انتقاد محدثان به هیچ وجه از پیدایش و اشاعه احادیث مجعول ممانعت نمی‌کرده. به‌ویژه چون جستجوی احادیث تازه و تازه‌تر که پیشتر معلوم نبوده و یا به اصطلاح «طلب‌الحديث» و سفر به نقاطی که احتمال وجود شاگردان و تابعان صحابه و یا اخلاف ایشان و امکان استفسار از آنان می‌رفته کار خداپسندانهای شمرده می‌شده، و این خود امکان جعل را افزون می‌ساخت. بدین سبب محدثی که می‌خواست فلان عقیده وی مقبول عامه قرار گیرد، همیشه می‌توانست «حدیثی» بسازد و اسنادی به آن منضم سازد که معتبر شناخته شود. جعل احادیث به‌حدی شایع بود که معاصران آن زمان از آن اطلاع داشته و سخن می‌گفتند و از آن جمله علمای دینی نافذالکلمه قرنهای هشتم و نهم میلادی (دوم و سوم هجری) مانند مالک بن انس و شافعی در این باره سخن گفته‌اند. معهذنا اکثر علمای سنی و به‌ویژه علمای متأخر به تقریب همه احادیث را به اسنای آنها می‌گفتند که از لحاظ اسناد سخت لنگ بوده و یا مضمونشان به‌طور بارزی مخالف موازین شریعت بود، قبول داشته می‌پذیرفتند.

دانش معاصر اروپایی [۱۳۷] اکثریت قاطع احادیث را غیر موثق می‌شمارد. اثبات این عقیده را بیشتر مروهون ای. گولدسپهر می‌باشیم. پس از تسخیر سرزمینهای بیزانس و ایران به‌دست اعراب ساختن و پرداختن احادیثی که جنبه حقوقی داشته باشد، به سبب لزوم تنوین موازین استوار قضایی در قلمرو خلافت، ضرورت پیدا کرد. فاتحان مایل بودند بسیاری از موازین حقوقی بیزانس و ایران عهد ساسانی را قبول کنند، زیرا که موازین مزبور در جامعه فتودالی در حال تکوین اهمیت حیاتی داشتند. ولی لازم بود بدین منظور موازین مزبور را در نظر توده مؤمنان

همچون احکام و دستورات شفاهی شخص پیامبر - احکامی که به یاری اصحاب محفوظ و نقل شده - جلوه دهند. همین نکته در مورد موازین تشریفات دینی و زندگی روزمره‌ای که مسلمانان از مسیحیان و یهود و زرتشتیان اخذ کرده، همچون احکام پیامبر جلوه‌گر ساخته‌اند، نیز صادق است. گولدتسیهر ثابت کرده که عقیده یهود و نصاری مأخوذ از انجیل و کتب مسیح (کتابی که کلیسای رسمی قبول ندارد) و حتی برخی نظریات فیلسوفان یونان در میان مسلمانان - تحت عنوان و به صورت گفته‌های پیامبر، یعنی به شکل حدیث - شیوع پیدا کرده. همین نکته را می‌باید درباره تصورات صرفاً دینی، درباره بهشت و دوزخ و «رستاخیز» و قیامت مردگان و پیامبران پیش از محمد (ص) و غیره نیز گفت. گولدتسیهر می‌گوید که نفوذ مسیحیت و یهودیت و زرتشتیگری و همچنین محیط فرهنگی یزانس و سوری و قبطی و ایرانی در اسلام بیش از هر رشته‌ای، در زمینه احادیث تجلی کرده.

در جامعه‌ای که جماعت دینی و دولت و دین و سیاست دائماً درهم آمیخته بوده و نهضت‌های اجتماعی و سیاسی در زیر لافاه اعتقادات مذهبی یا فرق دینی جریان می‌یافته، در چنین جامعه‌ای بابت نتیجه منافع سیاسی نیز موجب جعل احادیث می‌شود. در مبارزه‌ای که بر سر قدرت میان گروه‌های گوناگون (مثلاً طرفداران علویان و امویان و عباسیان) در گرفته بوده، هر طرفی می‌کوشیده موقع خویش را با سخنانی که گویا زمانی توسط پیامبر گفته شده بوده استوار سازد. ضمناً در این مورد به عقیده شایع تکیه می‌کردند که پیامبر (ص) در زمان حیات خویش وقایع تاریخی آینده را پیش‌گویی کرده و ارزش آن وقایع را سنجیده است. زان پس صوفیان که نمایندگان جریان عرفانی و پارسامشانه در اسلام بوده و تاحدی روحیات قشرهای پایین شهری را منعکس می‌کردند، می‌گفتند که پیامبر ظهور نابرابری اجتماعی و افزایش ثروت و تجمل و ستمگری «اقویای جهان» یعنی طبقات حاکم را پیش‌بینی و پیش‌گویی کرده. احادیثی نیز در تأیید این گفته انتشار می‌یافته. به‌میزانی که در اسلام آتش مبارزه میان جریان‌ات مذهبی تیزتر می‌گردیده و انشعاب فرقه‌های مذهبی افزایش می‌یافته، علمای سنی احادیثی جعل می‌کردند تا به نام پیامبر «مرددان» را محکوم کنند و می‌گفتند که گویا وی در زمان حیات ظهور این «ارتداد»ها را پیش‌گویی کرده (مثلاً خوارج و یاقدریون را) و قبلاً محکوم نموده است.

احادیث ویژه، گویا حاوی گفته‌های پیامبر، درباره شهرهای مختلفی بوده که اعراب مدتی مدید پس از مرگ محمد (ص) فتح کرده بودند. در این گونه احادیث سخنانی را در «صفات حسنه» (طبیعی و اقلیمی و غیره) شهرهای مزبور و «اخلاق جمیله» و «ایمان پاک» ساکنان آنها به پیامبر نسبت داده بودند. شکی نیست که این احادیث از طرف سردمداران شهرهای مزبور مدتها پس از فتح بلاد مزبور به دست مسلمانان، ساخته و پرداخته شده بوده، تا افتخار و حسن شهرتی در جهان اسلام به‌هم‌زنند. این گونه احادیث عادتاً در کتب تاریخ شهرهای اصفهان و

هرات و بلخ و غیره نقل می‌شده.

بنابراین اکثر احادیث، از لحاظ تاریخی نامعتبر و غیر موثقتند (به جز احادیث مربوط به شرح زندگی محمد (ص) و صحابه وی). ولی از این سخنان نباید چنین نتیجه گرفت که احادیث به‌عنوان منبع تاریخی واجد هیچ اهمیتی نیستند. احادیثی که بیشتر در فاصله نیمه دوم قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) و پایان قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) ساخته شده‌اند، منعکس‌کننده مناسبات اجتماعی و پیشرفتهای تاریخی در سرزمینهای خلافت و نظرهای حقوقی آن زمانند. بنابراین احادیث از لحاظ تاریخ سیر تکامل اجتماعی و دولتی سرزمینهای خلافت، در دوران متقدم فتوالمیزم، همچون منبعی از منابع واجد اهمیت هستند. حدیث آفرینی جریانی بود که جامعه مسلمانان کشورهای مجاور دریای متوسط (مدیترانه) به‌واسطه و یاری آن میراث اجتماعی و حقوقی و عقیدتی فرهنگهای ممالک مسخره بیزانس و ایران را، که توسط اعراب گشوده شده بوده، جذب کردند.



تدوین فقه اسلامی (صنی)

از لحاظ سیر تکاملی تعلیمات دینی و حقوق اسلامی (و بیشتر برای تکامل حقوقی و کمتر از لحاظ تعلیمات دینی) و همچنین علم حقوق یا «فقه»، جعل حدیث و گردآوری آن اهمیت عظیمی داشته. در جامعه متقدم فتودالی خلافت، از قرن هفتم تا نهم میلادی (اول تا سوم هجری) که لااقل اسماً و از لحاظ نظری دولتی روحانی بوده، میان جماعت دینی و دولت تفاوت روشنی وجود نداشت. بدین سبب عالمان حرفه‌ای قانون دین (شریعت) یا فقیهان که در آن دوران پدید آمده بودند در عین حال عالم روحانی و قاضی بودند. و توان گفت که بیشتر قاضی بودند و کمتر عالم و روحانی. د. ب. ما کدونالد محقق انگلیسی اسلامشناس خاطر نشان می‌کند که کلمه «فقه» که نخست در زبان عربی به معنی «دانستن به‌طور کلی» (مترادف «علم») بوده و زان پس مفهوم «دانستن قانون دین» یا «شریعت» را می‌رسانده و سرانجام بیشتر به «حیل شرعی» یا «به کار بستن موازین دینی و حقوقی در موارد خصوصی» مشابهت داشته و همچنین کلمه «فقیه» که از آن مشتق شده به معنی «آدم تحصیل کرده به‌طور کلی» و «عالم به علم دین» و «کسی که موازین دینی و حقوقی را در موارد خصوصی به کار می‌بندد» معنی می‌داده. بنابراین بهتر است کلمه «فقیه» را «قانوندان و عالم به علم دین» ترجمه کنیم. فقیهان نطقه طبقه روحانی بودند که بعدها، به‌طور قطع، تکوین یافت.

در آغاز، قرآن یا «کلام الله» تنها منبع واصل و ریشه تعلیمات دینی و حقوق اسلامی شناخته می‌شد. هم در زمان امویان، احادیث اصل دوم تعلیمات دینی و حقوقی اسلامی شناخته شدند. این خود محرکی بود برای گردآوری و ساختن و پرداختن احادیث و زان پس، تحریر و تلویین و مطالعه آن. ولی از آنجایی که جعل حدیث و گردآوری احادیث از روی نقشه معینی صورت نمی‌گرفته، سنت نیز اساس هماهنگ و منظمی نداشته. گذشته از این احادیث

قادر نبودند جوابگوی همه نیازمندیهای عملی و مسائلی که هر روز بر اثر تکامل جامعه فتووالی پدید می آمده باشند. و بنابراین «اصل» دوم حقوق اسلامی نیز کافی برای رفع حوایج نبوده. از دیگر سو موازین حقوقی که به صورت اشکال محجر دینسی در می آمدند خواهی - نخواهی به مرور زمان کهنه می شدند. استاد آ. ا. اشعیت محقق اسلامشناس روسی در این باره چنین می گوید: «این رابطه نزدیک که بالنتیجه میان حقوق ودین برقرار شد برای موازین حقوقی مشوم بود. موازین حقوقی، چون به صورت دینی درآمدند [۱۲۸]، نه قابل فسخ بودند و نه قابل تغییر و بالطبع کهنه می شدند زیرا زندگی عملی از آنها پیشی می جست و شرایط بالکل تازه ای به وجود می آورد که در دوران قدیم ممکن نبود پیش بینی شوند. و سرانجام حقوق که با حوایج و لوازم زندگی عملی منطبق نبوده بالضرورة می بایست اهمیت و معنی واقعی خویش را فاقد گردد. و واقعا چنین شد و حقوق اسلامی به چیزی کاملا انتزاعی و مقطوع از زندگی مبدل گشت» [۱۲۹].

ولی این واقعه مدتها بعد، در دوره فتووالیزم متکامل وقوع یافت. در زمان امویان و به ویژه در دوران عباسیان چندین نسل فقیهان کوشیده مبارزه کردند تا حقوق اسلامی را به صورت جامع و کاملی در آورند که همه پدیدهها و لوازم و نیازمندیهای عملی زندگی اجتماعی را در بر گرفته جوابگوی آنها باشد. عباسیان که می کوشیدند تا در نظر مسلمانان تنها «امیر» - یعنی حکام غیر دینی - نبوده بلکه «امام» - یعنی رهبر روحانی جامعه اسلامی - نیز باشند، از کوشش فقیهان در گردآوری و تعلیم سنت حمایت می کردند.

در زمان عباسیان در سه مکتب فقیهان که هم در عهد امویان پدید آمده بوده - یعنی مکتب مدنی و عراقی (در کوفه) و شامی (سوری - در دمشق) مطالعه منظم احادیث آغاز گردید. در جریان کار معلوم شد که قرآن و احادیث نه تنها به بسیاری از مسائل دینی و حقوقی پاسخی نمی دهند بلکه قرآن و احادیث منافی هستند که استفاده از آنها بسیار دشوار است. نیز به خاطر وجود «ناسخ» در قرآن، و تعارض در حین مقابله برخی از احادیث با بعضی دیگر، فقیهان به منظور چاره جویی به تدوین اصل «ناسخ و منسوخ» پرداختند. در نتیجه درباره اینکه کدام جای قرآن را باید «ناسخ» و کدام قسمت را «منسوخ» شمرد تألیفات فراوان پدید آمد. در مورد احادیث نیز به رسیدگی تعارضها پرداختند. ولی نظریه تعارض و نسخ، مباحثات و مناقشات برانگیخت. و در این میان نمی توانست مکرراً به شواهد کتبی استاد و اشاره کنند. و بالنتیجه منبع جدید حقوقی ضرورت پیدا کرد.

در قرن هشتم میلادی (دوم هجری) میان فقیهان مذاهب (سنی) اسلامی دو جریان مخالف

یکدیگر پیدا شد. یکی که اصطلاحاً «اصحاب‌الرأی» (یعنی هواخواهان استنتاج منطقی یا عقلی) نامیده می‌شده و بیشتر از پیروان مکتب فقیهان شامی (در دمشق - سوریه) و عراقی (در کوفه و زان پس در بصره و بغداد نیز) بودند. یعنی این فقیهان در جاهایی ظاهر شدند که پیش از فتوحات اعراب نیز مناسبات فتوایی در آن نقاط وجود داشته و شهرهای ثروتمند و زندگی بیچ در پیچ شهری و فرهنگی حکمفرما بوده.

بدیهی است که «اصحاب‌الرأی» و مخالفان ایشان در مسائل دینی و حقوقی در درجه اول، قرآن و سنت را ملاک می‌دانستند. ولی در مواردی که این دو «اصل» و دو ریشه نخستین حقوق اسلامی، پاسخگوی مسائل تازه‌ای که زندگی، یعنی تکامل جامعه فتوایی دوران خلافت در برابر فقیهان طرح کرده بود نمی‌بودند... در این موارد اصحاب‌الرأی استنتاج منطقی را جایز می‌شمردند. هواخواهان این جریان به سائقه استنتاج عقلی و «نفع جامعه مسلمانان» موازین نوینی در حقوق اسلامی وارد کردند و فقط سعی بودند که موازین مزبور را با روح حقوق اسلامی به‌طور کلی وفق دهند. اینان در بسیاری از موارد عدول از تفهیم تحت‌اللفظی بعضی جاهای قرآن و احادیث را جایز می‌شمردند و توجیه عقلی برای آن قائل می‌شدند. بدین قرار «اصحاب‌الرأی» اعمال عقیده شخصی را جایز شمرده و عنصر عقلی را وارد حقوق اسلامی کردند. و لسی روش عقلی ایشان بر روی هم محدود بوده. ایشان خود از بیم انحراف از مذهب حقه قاعده‌ای مقرر داشتند که استفاده از اسلوب عقلی فقط در موردی جایز است که برای استنتاج در فلان و بابهمان مسئله مشخص بتوان در قرآن یا احادیث شیوه‌نظیری برای آن پیدا کرد. این «تئیه» و یا «نظیرجویی» را اصطلاحاً «قیاس» می‌نامیدند. و بدین طریق ریشه و یا «اصل» جدیدی در حقوق اسلامی (سنی) پیدا شد که همانا «قیاس» باشد.

اکنون نمونه‌ای از قیاس می‌آوریم. مثلاً اگر پیرو دین دیگری از «دارالحرب» یعنی از کشوری غیر مسلمان به سرزمین اسلام بیاید و تضمین و امان برای زندگی خویش کسب کرده باشد (فی‌المثل بازرگان یا سفیر باشد) و زان پس مرتکب هرزگی و یا سرقت شود، آیا چنین کسی را می‌توان مجازات کرد یا نه؟ حقوق اسلامی را در مورد این شخص نمی‌توان به کار بست. ولی در این مورد می‌توان «قیاس» [۱۴۰] را به کار برد: اگر مسلمانی از این بیگانه چیزی دزدیده باشد می‌بایست دست آن مسلمان را - طبق حقوق اسلامی - برید. و از روی قیاس همین مجازات را می‌توان در مورد بیگانه‌ای که مرتکب همان جرم شده باشد، معمول داشت. مثالی دیگر از به کار بستن قیاس. طبق نص قرآن (سوره ۸، آیه ۴۲) خمس غنیمت سهم «امام - خلیفه» است. فقیهان از روی قیاس چنین استنتاج کردند که باید خمس در آمد زیر خاک (از معادن) و کانهای نمک و صید ماهی و غیره هم سهم خلیفه باشد.

یکی از فقیهان مشهور مکتب عراق که خود مذهب و پژوهای در حقوق اسلامی پدید آورده

یعنی ابوحنیفه اسلوب «رأی» و «قیاس» را بیش از دیگران به کار بست.

بدیهی است که «اصحاب‌الرأی» به کار بستن نظر شخصی را در مسائل دینی و حقوقی تا حدی فقط برای فقیهان مجاز می‌دانستند و به هیچ وجه مداخله توده مؤمنان را در این امر جایز نمی‌شمردند. ولی در عین حال فقیهان «مذاهب سنی» بیم آن داشتند که اعمال نظر و عقیده شخصی به میزان وسیع ممکن است موجب اختلاف نظر و نفاق در جامعه اسلامی گردد. بنابراین اصلی را پیش کشیدند که «قیاس» را فقط در موردی می‌توان به کار بست که «اجماع» علمای نافذ‌الکلمه دین با آن نظر موافق داشته باشد.

بدین طریق سرانجام چهار ریشه و یا «اصل» حقوق اسلامی به دست آمد، به شرح زیر: ۱/ قرآن، ۲۰/ سنت و حدیث، ۳/ اجماع و ۴/ قیاس. اندک اندک این چهار اصل مورد قبول و شناسایی همه فقیهان «مذاهب سنی» قرار گرفت (گرچه در تصور معنی و حدود دو «اصل» اخیرالذکر میان آنان اختلاف بوده).

ولی این نتیجه به یکبارگی حاصل نشد. در آغاز محافظه‌کارترین و قشری‌ترین فقیهانی که علیه هرگونه «بدعتی» بودند («بدعت»، عربی، از «بدع» به معنی «چیز تازه‌ای آوردن» و یا «از خود ساختن») علیه اسلوب عقلی و منطقی به مبارزه برخاستند. بیشتر اینان نمایندگان مکتب مدنی بودند. فقیهان مدینه مخالف امویان بودند. علت اصلی مخالفت ایشان این بود که امویان دولتی غیر دینی ایجاد کرده و از کمال مطلوب و آرمان زمان محمد (ص) و چهار خلیفه نخستین دور شده «بدعت» آورده بودند. چون عباسیان بر مسند خلافت استوار گشتند سنتیان مدنی انتظار داشتند که ایشان حکومت و دولت دینی و روحانی (تئوکراسی) را کاملاً و مجدداً برقرار سازند. این نظر يك وهم دست‌نایافتنی و ارتجاعی بود ولی آنان سخت‌بدان پای بند بودند. هواخواهان این جریان هرگونه «بدعتی» را رد می‌کردند. و این اصل را پیش کشیدند که در مسائل دینی، قانون الهی معتبر و اجباری است (باتوجه به سنت) نه عقل انسانی. این فقیهان می‌گفتند که در همه مسائل باید نخست به «کلام‌الله» (قرآن) مراجعه کرد. و اگر در قرآن هیچ حکم و دستوری یافت نشود باید از «سنت رسول‌الله» (یعنی احادیث) متابعت نمود. بدین سبب هواخواهان این جریان به لقب «اصحاب‌الحديث» ملقب گردیدند. ولی از آنجایی که مخالفان اسلوب منطقی و عقلی ممکن بود فلان یا بهمان نظر خویش را به صورت حدیثی که به تازگی کشف شده عرضه دارند و «اسناد» مناسبی نیز برای آن حدیث فراهم آورند، بدین سبب «اصحاب‌الحديث» به انتشار مفرط حدیث‌های مجعول کمک می‌کردند.

مناقشات «اصحاب‌الرأی» با «اصحاب‌الحديث» که نه تنها بر سر تشریفات دینی و حقوق

عملی بوده بلکه در پیرامون مسائل شرعی نیز دور می‌زده موجب پیدایش جریانهای میانه و بینابین شد. سرانجام اصحاب حدیث در اثر نیازمندیهای عملی جامعه و دولت فتووالی در حال تکامل، ناگزیر تا حدی از موضع و روش آشتی‌ناپذیر خویش عدول کرده عقب نشستند. اینان در آغاز امر فقط «قرآن» و «احادیث» را قبول داشتند و «اجماع» و «قیاس» را منکر بودند، ولی آنکه اندک اعمال این دو اصل را هم جایز شمردند، منتهی کوشیدند تا با تمام وسایل، موارد به کار بستن آنها را محدود کنند و به‌ویژه برای تعبیر و تفسیر عقلانی بخشهای قرآن حدودی قائل شوند و در تفهم تحت‌اللفظی و ظاهری آن اصرار ورزند.

در نتیجه مناقشات و بحثها و گذشتههای متقابل و سازشهایی که میان هواخواهان دو جریان سابق‌الذکر در بطون مذاهب (سنی) اسلامی، از نیمه دوم قرن هشتم میلادی (دوم هجری) تا قرن نهم میلادی (سوم هجری) صورت گرفت، چند مکتب و یا «مذهب» («مذهب» عربی است و جمع آن «مذاهب» و بمعنی «راه» و «شیوه عمل» است) تشکیل یافت. در تألیفات ما (منظور تألیفات روسی و اروپایی است) هنوز هم مذاهب را با فرق منسبه (سکت) (از *Sectari* لاتینی بمعنی «جدا شدن») اشتباه می‌کنند. و این اشتباه فاحشی است. فرقه منسبه (یا سکت) گروهی دینی است که از جماعت روحانی و یا دین حاکم منسب می‌شود و از آن قطع علاقه می‌کند و با آن به‌دشمنی برمی‌خیزد و پس از انشعاب راهی کاملاً مستقل برمی‌گزیند. مثلاً در اسلام خوارج و شیعیان این گونه فرقه‌ها و انشعابات فرعی مستقل به‌وجود آوردند. و هر دو دسته که از «اهل سنت و جماعت» جدا شده بودند دیگر هرگز به آنان نزدیک نشدند و زندگی مستقل خویش را پیش گرفتند. ولی این وضع در مورد مذاهب صادق نبوده. اینان تا حدی در به‌کار بستن اسلوب عقلی و منطقی و بیشتر در مسائل حقوقی و تشریفات عملی دینی اختلاف داشتند. و اشخاص می‌توانستند به مذاهب مختلفه بستگی داشته باشند و با این حال عضو جامعه «سنی» واحد اسلامی باقی بمانند. این مورد بیشتر با مکاتب روحانی کاتولیکی قرون وسطی مشابهت داشته (مکاتب هواخواهان قدیس اوگوستین، توماس آکوئیناس و دونس اسکوت و جز آنان) که در بسیاری از خصوصیات اختلاف داشته ولی معهداً در چارچوب آیین کاتولیک باقی می‌ماندند.

از میان مذاهب «سنی» چهار مذهب که تا روزگار ما نیز باقی مانده‌اند شایان توجه می‌باشند. این مذاهب به ترتیب تاریخ ظهور بدین شرحند:

- ۱- حنفیان. مؤسس این مذهب یکی از قبیهان بسیار مشهور مسلمان به نام امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت (در حدود ۷۷ هـ تا ۱۵۰ هـ) بوده. وی نواده بنده اسیری از مردم ایران بوده.

ابوحنیفه بیشتر روزگار خویش را در کوفه گذرانید و در آنجا به تدریس فقه می پرداخت. وی روش خویش را شفاهاً برای شاگردان خود بیان می کرد. بعدها تألیفات فراوانی را به او نسبت دادند که تعلق آنها بدو بسیار مشکوک است. ابوحنیفه و پیروان مکتب وی بیش از هواخواهان دیگر مذاهب، اسلوب «رأی» را به کار بسته به «قیاس» متوسل می شدند. محققان پیشین غربی حنفیان را آزادمنش ترین مکتب اسلامی که طریق مدارا با دیگران را می پیموده می شمردند و نوعی مکتب ترقی خواه می دانستند. این عقیده نادرست است. حنفیان در زمینه دین منی اسلامی استوار بودند. و اگر بگوییم که حنفیان سازشکار بوده می کوشیدند تا چارچوب سخت و خشن شریعت را با نیازمندیهای زندگی عملی مطابقت دهند، درست تر خواهد بود. حنفیان «رأی» و «قیاس» را به میزان وسیعی به کار بسته اصل «استحسان» را (کلمه عربی «نیکو ساختن» از «حسن» به معنی «نیکو بودن») مدون ساختند. اصل «استحسان» عبارت از این است که درمسائل مبهم و مورد مناقشه با توسل به قیاس، معیار را نفع جامعه اسلامی قرار دهند، بدین معنی که از میان دو استنتاج ممکن منطقی نتیجه ای را که برای جماعت (و دولت) سودمندتر و مناسب تر به نظر آید برگزینند.

اکنون نمونه ای از استحسان را می آوریم. قرآن و احادیث مجازات دزدی و سرقت پنهانی را معین کرده ولی درباره دزدی آشکار و حمله راهزنانه سختی نگفته اند. حنفیان معتقد بودند که اصل نفع جماعت و دولت اسلامی حکم می کند که در این مورد قیاس را به کار بندند و مجازات پیش بینی شده برای دزدان را به مورد راهزنی و دزدی آشکار نیز بسط دهند.

تفاوت دیگر حنفیان با پیروان دیگر مذاهب این است که ایشان استفاده وسیع از حقوق عادی محلی را که پیش از مسلمان شدن اهل محل متداول بوده - و «عرف و عادت» خوانده می شود - جایز می دانستند و همچنین اجرای قوانین و مقرراتی را که مقامات غیر روحانی وضع کرده و «قانون» (از کلمه یونانی *Ναυον*) نامیده می شده مجاز می شمردند. بدین سبب فقه یا حقوق حنفی از لحاظ مقامات غیر روحانی بیش از مذاهب دیگر واجد نرمش بوده است. صحرائنشینان فقه مزبور را با کمال میل می پذیرفتند، زیرا با قبول آن عادات قدیمه پادشاهی خویش را حفظ می کردند. بدین سبب اقوام ترک که اسلام آورده بودند در عین حال حقوق و فقه حنفی را پذیرفتند. حنفیان بیش از پیروان دیگر مذاهب با مسیحیان و یهودیان شیوه مدارا را ملحوظ می دارند.

برجسته ترین فقیهان مذهب حنفی عبارت بودند از ابویوسف یعقوب (متوفی به سال

۱۷۹ هـ) مؤلف «کتاب الخراج» که برای خلیفه هرون الرشید (از ۱۷۰ تا ۱۹۴ هـ حکومت کرد) نوشته بوده. و محمد الشیبانی (متوفی به سال ۱۸۹ هـ) مؤلف کتاب «الجامع الصغیر» - و این دو تن از شاگردان نامی ابوحنیفه بوده‌اند و ماتریدی (متوفی به سال ۳۳۳ هـ) که یکی از مؤسسان مکتب جدید «کلام» بوده^۱ و قدوری (متوفی به سال ۴۲۸ هـ) مؤلف کتاب «المختصر فی الفقه» و برهان الدین علی مرغینانی (متوفی به سال ۵۹۴ هـ) مؤلف کتاب «الهدایه» در فقه و غیره. اکنون حنفیان میان مؤمنان مسلمان سنی همه سرزمینهای ترکی زبان (به استثنای آذربایجان)، از اوغورها در مشرق گرفته تا ترکان مغرب و همچنین میان مسلمانان چین و هندوستان و سوریه، بیش از پیروان دیگر مذاهب هستند. در امپراطوری عثمانی مذهب حنفی مذهب رسمی دولتی شمرده می‌شده. به این معنی که قاضیان - داوران روحانسی - و مفتیان - مشاوران حقوقی - می‌توانستند بر حسب عقاید شخصی خویش به هر یک از مذاهب سنی که مایل باشند پیوندند ولی ناگزیر بسودند در امر قضا و داوری و صلور حکم قضایی یا «فتوی» (عربی، جمع آن «فتاوی») از فقه حنفی پیروی کنند.

۲- مالکیان. مؤسس مذهب مالکی امام مالک بن انس بوده که بیشتر ذکر وی رفت. مالکیان از پیروان سرسخت حدیث و تعبیر و تفسیر عقلی قرآن را رد می‌کنند و در عدم مدارا با پیروان دیگر ادیان از دیگر مذاهب ممتازند. راست است که مالکیان به کار بستن استنتاج منطقی و قیاس را مجاز می‌دانند، ولی کمتر از حنفیان و در زمینه‌های محدودتر. مالکیان در به کار بستن قیاس از اصلی که اصطلاحاً «استصلاح» (عربی، به معنی «بهرتر ساختن») نامیده می‌شود و نزدیک به اصل «استحسان» حنفیان است، متابعت می‌کنند.

مذهب مالکی - گذشته از حجاز و مدینه - حتی در قرن نهم میلادی (سوم هجری) در مصر علیا و افریقای شمالی (مغرب) و اسپانیای عربی اشاعه یافت و در سرزمین اخیر الذکر مذهب دولتی و رسمی شناخته شد. مالکیان در قرون وسطی در ایران و آسیای میانه تقریباً نقشی ایفا نمی‌کردند. اکنون مذهب مالکی در میان مسلمانان مغرب (تونس و الجزایر و مراکش) و افریقای غربی تفوق دارد و در سودان و تا حدی مصر علیا نیز اشاعه یافته.

۳- شافعیان. مؤسس مذهب شافعی محمد بن ادریس الشافعی بوده (متوفی به سال ۲۰۵ هـ) و سوریه و زان پس مصر میدان عمل وی بوده. شافعی در «رساله» خویش^۲ کوشیده تا فقه را منظم سازد و به دقت معنی و موارد به کار بستن هر یک از چهار «اصل» حقوق اسلامی را مشخص و معین کند. فقه شافعی مواضع و سازشی است میان فقه حنفی و فقه مالکی ولی به آخری نزدیک تر است. شافعیان استنتاج منطقی و «قیاس» را به کار می‌بندند ولی می‌کوشند تا حدود

به کار بستن آن را به دقت مشخص سازند. شافعیان به کار بستن اصل «استحسان» را تأیید نمی‌کنند و معتقدند که اصل مزبور برای ابراز عقیده شخصی فقیه مقدمات بیش از حدی در بردارد. و به جای آن، در مورد توسل به قیاس، از اصل «استصحاب» (عربی، به معنی «جستجوی رابطه (با چیزی معلوم)» که خود پدید آورده‌اند استفاده می‌کنند. قواعد فقهی تا زمانی در مورد وضعی قابل اجرا شمرده می‌شوند که دلیل قاطعی بر تغییر آن وضع وجود نداشته باشد. مثلاً شخصی از سالها پیش به سفر رفته و معلوم نیست زنده است یا مرده. پرسیده می‌شود که آیا وارثان اومی توانند اموالش را تصرف کنند یا نه؟ حنفیان می‌گویند که می‌توانند. شافعیان جواب می‌دهند که نمی‌توانند زیرا دلیلی بر مرگ صاحب غایب اموال وجود ندارد و بر طبق اصل «استصحاب» وی را باید زنده شمرد. حنفیان نیز از اصل «استصحاب» استفاده کردند (به موازات اصل «استحسان») ولی به میزان محدودتری.

به‌ظن غالب در قرون وسطی شمار پیروان مذهب شافعی کمتر از حنفیان نبوده. شافعیان در عراق و سوریه و حجاز و مصر اکثریت داشتند. شافعیان در ایران نیز بسیار بودند^۱ و تا آغاز قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) فتوایها و نمایندگان قشر بالای جامعه شهری (اشراف و اعیان) پیرو مذهب شافعی بوده‌اند.

از میان فقیهان برجسته شافعی اشخاص زیر را می‌توان بر شمرد: ابوالحسن الماوردی (۳۶۴ تا ۴۵۰هـ) مؤلف کتاب مشهور «الاحکام السلطانیة» در حقوق عمومی که در آن به نظر خویش آرمسان و کمال مطلوب دولت اسلامی و مؤسسات آنرا شرح داده. دیگر ابوالحسن علی‌اشعری (۲۶۰ تا ۳۲۲هـ) که یکی از مؤسسان اصول کلام بوده. دیگر جوینی خراسانی (متوفی به سال ۴۷۸هـ) ملقب به «امام الحرمین» (یعنی امام دوشهر مقدس مکه و مدینه) که صوفی نیز بوده. دیگر ابوشجاع اصفهانی (متوفی در حدود سال ۵۰۰هـ)، دیگر امام ابو حامد محمد بن محمد بن مغزالی (۴۵۰ تا ۵۰۵هـ) که ایرانی بوده از مردم خراسان و برجسته‌ترین عالم روحانی مسلمان شمرده می‌شده.^۲ دیگر ابو زکریا اننوی (متوفی به سال ۶۷۷هـ). دیگر جلال‌الدین السیوطی (متوفی به سال ۸۰۹هـ) مؤلف تفسیر مشهور و کتابی در فقه. همه اشخاص مذکور تألیفات بسیار در فقه باقی گذارده‌اند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ملقب به «طیب» (۶۴۵ تا ۷۱۸هـ) رجل سیاسی نامی ایران و بزرگترین مورخ ایرانی که عالم به‌جمع علوم عصر خود بوده و سه کتاب در فقه و الهیات شافعی نوشته، نیز پیرو این مذهب بوده است. اکنون مذهب شافعی در میان مسلمانان جمهوری متحده عرب و آذربایق شرقی و اندونزی (بیشتر در جاوه و سوماترا و کالی مانتان) اکثریت دارد و در سوریه و عربستان جنوبی

نیز شایع است.

۴- حنبلیان. مؤسس این مذهب امام احمد بن حنبل (متوفی به سال ۲۴۱ هـ) بوده. گرچه وی بیشتر محدث بوده و مکتبی در فقه و الهیات پدید نیاورده، ولی نظرهای او را شاگردانش مدون و منظم ساختند. ابن حنبل در بغداد می‌زیسته و دروس امام شافعی را گوش می‌داده، ولی نظرهای دینی و فقهی وی از حدود دایرهٔ محدود «اهل حدیث» تجاوز نمی‌کند. از ویژگیهای مکتب حنبلی محدودیت و غلو در عدم ملابرا باهر «بدعت» و «تازگی» در امور دینی و متابعت از نص ظاهر و رد هرگونه تفسیر و تعبیر عقلی و آزادانهٔ قرآن و احادیث است. حنبلیان نخست فقط به قرآن و احادیث متکی بودند و فقط پس از مرور زمان به کار بستن قیاس و اجماع را هم به‌میزان بسیار محدود مجاز دانستند. راجع به «اجماع»، حنبلیان فقط اتفاق آراء صحابه، یعنی معاصران پیامبر، را قبول داشتند و نظر شاگردان ایشان و یا بزرگان دینی نافذالکلمهٔ نسلهای بعدی را نمی‌پذیرفتند. حنبلیان توسل به قیاس را فقط در موارد نادر و استثنایی مجاز می‌دانند، یعنی در صورتی که تخصص راه حل مسئله در قرآن یا لکل محال باشد. حنبلیان حتی کوچکترین تجلی آزادی عقیده را در مسائل دینی جایز نمی‌شمارند و در مراعات موازین و تشریفات دینی و حقوقی شریعت سختگیرند و مبالغه می‌کنند. ایشان از پیروان دیگر فرق و مذاهب اسلامی متعصب‌ترند.

ارتجاع عقیدتی که پس از سقوط «مردان» خردپرست (راسیونالیست) یا معتزله - که موقتاً (از ۲۱۲ تا ۲۳۷ هـ) در قلمرو خلافت تفوق یافته بودند -^۱ ظهور کرد موجب شیوع مذهب ارتجاعی حنبلی گشت. در فاصلهٔ قرنهای دهم میلادی (چهارم هجری) و چهاردهم میلادی (هشتم هجری) حنبلیان در سراسر عالم اسلام بسیار بودند و در زندگی اجتماعی و تعلیم افراد نقش برجسته‌ای ایفا می‌کردند. در ایران نیز زیاد بودند. مقدسی (قرن چهارم هجری) در اصفهان و ری و دیگر شهرها از حنبلیان یاد می‌کند، گرچه ظاهراً در هیچیک از این بلاد اکثریت نداشتند. در آستانهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی (هفتم و هشتم هجری) تقی الدین احمد بن تیمیه فقیه نامی حنبلی (متوفی به سال ۵۲۹ هـ) با تعصب مفرطی علیه هرگونه «بدعتی» قیام کرد. مواعظ و تبلیغات وی ناشیانه بوده و سرانجام به‌زیان حنبلیان تمام شد و دشمنی دیگران را علیه ایشان برانگیخت. قشری بودن و متابعت از ظاهر کلمات و بدویت افکار و تعصب مفرط حنبلیان و دورافتادگی مکتب فقه ایشان از واقعیات زندهٔ تاریخی و مهجوری از هر آنچه در اجتماع و زندگی روزمره تازه بوده، بر روی هم، منجر به سقوط و انحطاط این مذهب شد. اکنون تقریباً اگر چند محفل کوچک حنبلی را در قاهره و سوریه به‌شمار نیاوریم، فقط در نجد و حجاز انتشار دارد. مه‌لذا

بر پایه مذهب حنبلی و به ویژه تألیفات ابن تیمیه، در سرزمین نجد قرن هجدهم میلادی (دوازدهم هجری) که زندگی نیم پدرشاهی داشته فرقه مشهور وهابیون تکوین یافت.^۱ گذشته از چهار مذهب پیش گفته چند مذهب دیگر نیز بوده که از میان رفته و اکنون وجود ندارند.

۵- مذهبی که مؤسس آن عبدالرحمن الاوزاعی (متوفی به سال ۱۵۸ هـ) در سوریه (شامات) بوده و تا اسپانیای عربی انتشار یافت، ولی از آنجا به دست مالکیان و از سوریه توسط شافعیان طرد شد. پیروان این مذهب از اسلوب «رأی» استفاده می کردند.

۶- مذهبی که توسط سفیان الثوری (متوفی به سال ۱۶۲ هـ) تأسیس یافت نیز تا اسپانیا بسط پیدا کرد و از آنجا به دست مالکیان طرد شد. این مذهب هم در آغاز قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) نابود گشت.

شرح کامل عقاید و پیروان دو مذهب اخیرالذکر به دست ما نرسیده، فقط بعضی از ویژگیهای آنها معلوم است.

۷- مذهب «جریریان» که منسوب است به مورخ نامی عربی زبان محمد بن جریر طبری (۲۷۰ تا ۳۱۰ هـ) که ایرانی بوده از مردم طبرستان (مازندران) مشهورترین نماینده این مذهب و مؤلف تفسیر سی جلدی^۲ و کتابی در فقه. جریریان جداً با حنبلیان مخالفت می کردند.

۸- مذهب «ظاهریان» مؤسس این مذهب داود بن علی الاصفهانی ملقب به ظاهری بوده (متوفی به سال ۲۷۰ هـ). این مذهب که در دوره مخالفت و ارتجاع قشریون علیه خردپرستان (راسیونالیستها) معتزلی تکوین یافت کمتر از مذهب حنبلیان پیرو اسلوب «اصحاب الحدیث» نیست.

ظاهریان برده وار معنی ظاهری و تحت اللفظی قرآن و احادیث را قبول داشتند و امکان معنی «باطنی» یا پنهانی و تعبیر آزادانه و عقلی یا ایهامی آن را رد می کردند. و نام ایشان نیز که «ظاهر» کلام الله و احادیث را در نظر می گرفتند، از همین جا مشتق است. ظاهریان در بنو امر به کار بستن «قیاس» و «اجماع» را بالکل رد می کردند، ولی سرانجام بعدها ناگزیر این دو اصل را به طور محدود پذیرفتند. ای. گولدتسیهر تاریخ و شرح مکتب ظاهریان را در تألیف ویژه‌ای به تفصیل مورد پژوهش قرار داده.^۳

در فاصله قرنهای دهم و سیزدهم میلادی (چهارم و هفتم هجری) مذهب ظاهریان در

۱- درباره وهابیان رجوع شود به: D.S. Margoliouth. "Wahhabiya" EI, vol. IV, فهرست تألیفات نیز در همین مأخذ آمده است. ۲- رجوع شود به فصل سوم این کتاب. ۳- I. Goldziher. "Die Zachiriten" به دیگر تألیفات همین مؤلف نیز رجوع شود.